



**موضوع بر سر بندبازی با سیستم سرکوب است و اینکه شریعتی تا کجا توانسته به اهدافی که برای خود تعیین کرده برسد. البته که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. در نتیجه باید اول هدف شریعتی روشن شود و بر همان اساس مشروعیت روش‌های او در برابر بازجو ارزیابی گردد. در هیچ‌یک از این بزنگاه‌ها نه چریک بوده است، نه رهبر سیاسی و نه تواب. در همه بزنگاه‌ها به یک کردار است. همین که مدام فراخوانده می‌شود معنایش این است که در بازجویی قبلی به حد کافی نرسیده، مصالحه نکرده و قانع‌کننده نبوده است.**

و عقاید مذهبی، طبیعی، مادی، وجودی و غیره...» (ص ۱۸۹- ج دوم، فروردین ۱۳۵۱) و «ناوابسته به هیچ جناح سیاسی» (ص ۲۰۳). در پشت تریبون در سال ۴۷ هم همین را می‌گوید. در اولین سخنرانی در حسینیه ارشاد در آبان ۴۷: «غالب روشنفکران به خصوص در سال‌های اخیر فکر می‌کنند که دیگر حرف زدن فایده ندارد، از درد سخن گفتن بیهوده است، و تا حالا همیشه می‌نشستیم و حرف می‌زدیم، از درد می‌گفتیم و هیچ‌وقت کار نکردیم و وارد عمل نشدیم، بنابراین باید از دوران حرف فاصله گرفت و هر کسی برای اصلاح خودش، خانواده‌اش و مردمش باید وارد مرحله عمل بشود. من فکر می‌کنم این بحث با مقداری سهل‌انگاری پیش آمده و ما باید وارد مرحله حرف بشویم. تاکنون حرف نمی‌زدیم. تاکنون از درد سخن نمی‌گفتیم. تاکنون درباره درد تحلیل و دقت علمی درست نمی‌کردیم. ما تاکنون از درد نالیده‌ایم. از درد نالیدن بی‌ارزش است. ما تاکنون به هیچ‌وجه درباره دردهای روانی و اجتماعی مان درست حرف نمی‌زدیم. اشتباه نشود که ما دردها را می‌شناسیم و باید پی درمانش برویم. ما دردها را نمی‌شناسیم. کسانی که وارد عمل شده‌اند، کسانی که مشکلات و انحرافات و بدبختی‌هایی را که در مرحله عمل برای انسان پیش می‌آید تجربه کرده‌اند، احساس کرده‌اند که ما تا چه حد درباره درد کم حرف زده‌ایم و درباره شناخت دردها و انحرافات و رنج‌ها و فسادهای مان آگاهی دقیق کمی داریم. حتی درباره عقایدمان و مکتب اعتقادی و مذهبی مان نسبتاً به اندازه کافی حرف زده‌ایم بلکه فکر می‌کنم اصلاً حرف زده‌ایم.» (روش شناخت اسلام- م. آ. م. ۲۸). با تکیه بر این توضیحات روشن، در انطباق با مواضع بیرونی و تحلیل قدیمی خود از دوران است که وقتی به‌طور مستقیم درباره فضای پرتنش حسینیه و پخش مکرر اطلاعیه‌های سیاسی مربوط به اخبار سرکوب و دستگیری زیر سؤال می‌رود باز راستش را می‌گوید، اشاره به نقد جوانان می‌کند و این‌که «یکی از زنان ضمن فحاشی و تهمت و حمله به من [گفت] که بچه‌ها را معطل کرده‌ام. (مهر ۱۳۵۲- ص ۳۰۸).

■ بازی با سرگردانی‌ها و برخورد‌های متناقض نهادهای متعدد قدرت در درون نظام شاهنشاهی: در اولین و دومین بازجویی در قزل‌قلعه تهران (۱۳۳۶-۴۳) می‌گوید که خانواده‌اش در مشهد شناخته شده‌اند و مورد احترام شهر و مسئولین، در بازجویی‌های بعدی در مشهد، به تهران ارجاع می‌دهد و اینکه اجازه سخنرانی داده‌اند. در بازجویی‌های بدون دستگیری در تهران اطمینان می‌خواهد که دارد با نمایندگان ساواک صحبت می‌کند با این گوشه و کنایه که شما هر کدامتان چیزی می‌گویید. در گفت‌وگو با چهره‌های اصلی ساواک می‌پرسد چطور است که هم از دانشگاه بیرون می‌افتد و هم مشغول سخنرانی است؟ در ۱۹ فروردین در بازجویی می‌گوید: از یک سو در «صلاحیت آموزشی من تردید می‌کنید» و از دانشکده مرا اخراج می‌کنید و از سوی دیگر «امکان ادامه فعالیت وسیع‌تر در پایتخت به من می‌دهید.» (ص ۲۹- جلد دوم). ابراز تعجب می‌کند از این‌که هم مسئولین دانشکده‌ها دعوتش می‌کنند و هم بازجویی می‌شود. هم پژوهشگر وزارت علوم است و هم حسینیه ارشاد را می‌بنند. این روش را در آخرین دستگیری و حتی هنگامی که دیگر سیاست رژیم یکدست شده است، در مهر ۵۲ (به‌گفته دکتر نصر) ادامه می‌دهد: «چطور است که زندانی‌ام اما کتاب‌هایم با اجازه وزارت فرهنگ و هنر دارد تکثیر می‌شود؟» (ج. دوم- ص ۲۵۸). البته

که دستور جمع‌آوری صادر می‌شود. فقط شریعتی نیست که مجبور به آکروباسی است و یا آنچنان که گفته می‌شود مصالحه. ساواک نیز مجبور به مصالحه با موجودی است که همین‌طور از این ستون به آن ستون محبوب‌تر شده و نمی‌توان بدون عوارض و بازتاب به مهمیزش کشید. همه تلاش ساواک این بوده که با سیاستی پر قبض و بسط کام‌به‌گام فوایدی عاید مملکت شود و می‌بیند که همه چیز از کنترلش درآمده و هر لحظه بدتر می‌شود. از مصالحه شریعتی حرف بسیار است، از استیصال ساواک خیر. بسیار ساده‌لوحانه است که گمان کنیم فقط نامه‌های مصالحه‌جویانه او است که ماجرای دستگیری‌اش را به تأخیر می‌اندازد. عمر هر مصالحه‌ای عملاً یک سال به طول نمی‌انجامد و از سر نو: گزارشات خط به خط از سخنرانی‌ها و تفسیرهای متفاوت منبع شنبه و یکشنبه و دوشنبه، بهرامی- شیخان (خراسان)، عطارپور- نایبی؛ مقدم- نصیری (تهران)، معلوم می‌کند که موفق نمی‌شوند به «ما فی الضمیر» شریعتی پی ببرند. از او می‌خواهند علیه مارکسیسم سخن بگویند، در ستایش اصلاحات شاهانه حرف بزنند... قول می‌دهد، از دسترس خارج می‌شود و درست مثل «میزگرد سوالات و انتقادات» موفق نمی‌شود رضایتی جلب کند. نه آن‌هایی را که بر سر منابر شریعتی را واهایی و بی‌دینی می‌نامند و نه این‌هایی که به این بهانه ارشاد را می‌بنند. تا اینکه در نهایت شخص اعلی حضرت در دی ماه ۱۳۵۲ حکم می‌دهد: «باید این اشخاص را شدیداً تنبیه کنید زیرا خیانت بزرگی به کشور کرده‌اند. به‌علاوه شما نیستید که در مورد افتتاح و یا عدم افتتاح تصمیم بگیرید.» (حسینیه ارشاد به‌روایت اسناد ساواک- ص ۳۵۵). این آخری در پاسخ به آن مشاورهایی است که می‌گویند بهتر است ارشاد باز شود بی شریعتی و با دکتر نصر. شریعتی به «مصالحه»‌هایی که در مصاحبه‌ها با ساواک می‌کند پای بند نیست: «با نامبرده بالا در روز دوشنبه ۵۲/۵/۵۱ ملاقات و در موارد مورد لزوم مذاکره به عمل آمد. از ایشان خواسته شد مطالبی را که بر علیه مارکسیسم و ماتریالیسم بیان کرده‌اند و یا خواهند کرد بنویسند و ارائه دهند. قرار بود روز ۵۲/۴/۱۵ مطالب تهیه‌شده خود را ارائه دهند که متأسفانه تا امروز تسلیم نداشته‌اند. در باره به حسینیه ارشاد تلفن شد ولی طبق اظهار شخصی از حسینیه ارشاد ایشان به اهواز رفته‌اند.» (ص ۳۱- جلد دوم). شریعتی نه تنها از دسترس خارج می‌شود که با مراجعه به تاریخ و سخنرانی‌های شریعتی پس از تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۵۱ معلوم می‌شود که هیچ کنفرانسی درباره مارکسیسم و ماتریالیسم نداشته است. (مراجعه شود به دروس ۱۹ تا ۲۷ تا تاریخ ۱۹ آبان ۵۱)، هرچه درس است درباره مارکسیسم مربوط به قبل از تاریخ بازجویی است؛ دروسی که هر چه باشد از جنس لعن و نفرین ایدئولوژیک نیست. این دروس را باید خواند تا معلوم شود از جنس مصالحه است یا التقاط بی‌زلاتین و یا فقط دروس عمومی است در باره مارکسیسم. هرچه که هست جنس خوش‌رقصی ندارد و در ادامه منطقی دروس است.

### فتح عرصه عمومی

شریعتی موفق می‌شود طی چهار سال فشرده (از ۴۷-۵۱) اندیشه‌ها و پروژه‌اش را با مخاطب خود در میان بگذارد و به‌یمن همین مخاطب در سطح کشور منتشر شود. وقتی به «فرمان‌های جمع‌آوری کتب شریعتی پس از دستگیری او در سال ۵۲» نگاه می‌اندازی می‌بینی آثار او از مامان تا سیستان و بلوچستان را در بر می‌گیرد؛ از نجف‌آباد تا حوزه‌های علمیه. شریعتی همچون هم‌نسلی‌هایش یک مبارز حرفه‌ای است؛ در اضطراب مدام و دلواپسی مستمر از این که وقت تنگ است و اصلاً معلوم نیست فردایی باشد. در تلاش است برای فراهم آوردن فرصتی تا شنیده شود. نجات دادن لحظاتی برای زمان کندتر فرهنگ در نسبت با زمان تند و اکنون زده. در بازجویی مهر ۵۲ در اعتراض شریعتی که نگذاشتید کار فرهنگی‌ام را ادامه دهم، باز جو می‌گوید: «در تمام مدتی که در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کردی حتی یک‌بار از شاه‌دوستی و وطن‌پرستی برای حاضرین در جلسه صحبت کردی و یا پیشرفت‌های مملکت را برای آنان بازگو نمودی و توضیح دادید که نباید برخلاف مصالح کشور نباید فعالیت کرد.» (جلد دوم- ص: ۳۰۳)، جواب شریعتی باز همان است: «درس من در آن جا تاریخ ادیان بود و جامعه‌شناسی اسلامی و باید نشان می‌دادم یک عالم بی‌طرف هستم. تردیدی نیست که شریعتی عالمی بی‌طرف نیست. آگاهی‌اش قرار است از جنس آتش پرورته باشد و فرهنگش قرار است به‌طور به بار آورد. روی سخنش با آن وجدان‌های بیدار، ملت‌هت و برافروخته است، همه آن‌هایی که در آستانه «اقدام»‌اند. آنها را دعوت به یک کار عظیم جمعی فکری و فرهنگی می‌کند برای انتقال آگاهی به جامعه‌ای خفته و با زندانی. جامعه‌ای نیازمند تغییر و انقلاب در ساختارهای ذهنی، نیازمند خروج از زیر سقف. شریعتی می‌خواهد مخاطبش را قانع کند که باید قبل از هر چیز به شرایط امکان تغییر اندیشید. خیز بندمدت برداشته

است، فراتر از زمان کوتاه تغییرات سیاسی که از نظر او «علت قریب» عقب‌ماندگی ما است. ورود جامعه جوان معترض ایرانی به مبارزات چریکی به سال‌های آغازین دهه چهل برمی‌گردد و توسط هم‌نسلی‌های شریعتی کلید خورده است و نه شاگردان شریعتی. از حزب ملل اسلامی و مؤتلفه اسلامی گرفته تا چریک فدایی و سازمان مجاهدین خلق. پروژه شریعتی را باید به موازات پروژه مبارزه مسلحانه به‌راه‌افتاده از نیمه اول چهل دید و نه «آن-همان». بی‌تردید آتات هم‌پوشانی دارند. در عالم واقع آتات هم‌پوشان غربی اتفاق می‌افتد. (هم‌پوشانی موضع‌گیری بخشی از روحانیت با تصمیمات دولتی را حجت‌الاسلام روحانی فراموش کرده اشاره کند و به هم‌پوشانی پروژه شریعتی و دستگاه شاهنشاهی اشاره کرده است). برای فهم موضع‌گیری شریعتی درباره مبارزات مسلحانه چریکی آن سال‌ها باید مدام رفت‌وآمد کرد به این حوزه‌های متعدد برشمرده‌شده: از اتاق بازجویی به جاده قدیم شمیران، از لایه‌های اسناد ساواک به لایه‌های اوراق کتاب‌ها و سخنرانی‌ها و خاطرات. با تکیه بر یک خاطره (راه‌پله‌های حسینیه ارشاد) و دو بازجویی (۴۷ را چسباندن به سال ۵۱) و یک سخنرانی (شهادت در ظهر عاشورای ۵۰) نمی‌شود. البته که می‌شود ولی بی‌فایده است. می‌شود شبیه تحلیل دکتر نصر که شریعتی و ساواک را همدست معرفی می‌کند و یا حجت‌الاسلام روحانی که شریعتی را بنیان‌گذار سنت «سازشکاری و بی‌گانه‌پرستی و تسلیم‌طلبی» می‌داند. (کتاب «شریعتی در دادگاه تاریخ»، حمید روحانی، ۴۳۳ صفحه، مؤسسه فرهنگی بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی).

رویکرد گزینشی به آثار، اسناد، بازجویی‌ها و تاریخ معاصر است که نتیجه‌گیری‌ها را در مورد شریعتی لاقط سرگردان کرده است. البته به رویکرد گزینشی باید بی‌حوصلگی را هم افزود. حوصله خواندن مثلاً ۱۵۰۰ صفحه ندارند و به دنبال نتایج «زود، تند و سریع» می‌گردند. سردرگم میان سناریوهای متفاوت: مجاهدپور سازشکار، اسلام‌گرای بی‌دین و یا فریبکار فریب‌خورده... هنوز معلوم نشده است شریعتی بالاخره چه‌کسی را فریب داده: ساواک را، مردم را، جوانان ساده‌دل آن ایام را... امروزه البته گویا در این حس فریب‌خوردگی همگی مشترک‌اند. همین حس فریب‌خوردگی است که منجر به پراکسیس متداول و همگانی «افشاکن، افشا کن...» می‌شود. اگر قرار است رفتار شریعتی زندانی روان‌شناسی شود، روان‌شناسی فریب‌خوردگی هم احتمالاً همین است: کین‌جویی. شریعتی قرارش قهرمان شدن نبوده است. قرارش با خودش این بوده که حرفش را برساند به گوش‌ها. نیم قرن بعد بر سر این‌که آن گوش‌ها از آن حرف‌ها چه فهمید، می‌توان سخن گفت. چنانچه می‌توان پرسید که امروز از آن روزها چه می‌فهمند. شریعتی البته که می‌ترسد. برای چه؟ برای حفظ‌الصحه؟ برای اینکه شغلش را از دست بدهد؟ برای این‌که فرزندش را بگیرند و در برابرش ضعف نشان دهد؟ خامش را؟ شاگردانش را؟ شکنجه شود؟ برای این‌که نتواند ادامه دهد؟ برای این‌که از حیثیت بیندازند؟ بی‌آبرویش کنند؟ آدم ترسو را می‌شود ردیابی کرد. بعد از بازجویی قاعدتاً نباید موارد جرم را تکرار کند و مدام از سر نو فرآخوانده شود. اما پروژه او همان است که بارها تکرار کرده. از شورمندی و شعارگونگی سخنان شریعتی نیز سخن بسیار است. ببینید با چه شوری سه ماه پس از سخنرانی شهادت و یک ماه پس از اعدام بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین در درس نوزدهم اسلام‌شناسی می‌گوید: «عادت کردن به تفکر بزرگ‌ترین نیاز جامعه ماست، برای این‌که هر کار اجتماعی یا فرهنگی یا اقتصادی یا حتی سیاسی یا مذهبی و اعتقادی و اخلاقی وقتی ارزش و امکان دارد و وقتی ممکن است به نتیجه عملی برسد که اصلاً یک ملتی عادت به تفکر کرده باشد و اندیشیدن را بیاموزد و بداند. متأسفانه مدت زیادی است که قدرت اندیشیدن از جامعه ما گرفته شده. ایمان دارد اما اندیشه ندارد و ایمان بدون اندیشیدن یک تعصب کور است. ولو واقعیت آن ایمان یک حقیقت مسلم هم باشد، وقتی وارد ذهن کسی می‌شود که ذهنش منجمد است، آن حقیقت هم منجمد خواهد شد و خواهد مرد. این است که جامعه ما، به‌خصوص جامعه مذهبی ما، خیلی زیاد احتیاج به اندیشیدن و نفس اندیشیدن دارد و عادت کردن به این‌که بی‌رسد چرا و هر چه می‌شنود بتواند اعتراض، سوال، نقد، ارزیابی و خوب و بد کند و بتواند به‌گوینده این سخن خطاب کند که دلیل بیابور، سند نشان بده و منطق سخن و عقیده‌ات را برای من روشن کن. (م. آ. م. ۱۸- ص ۱۵). راست می‌گویند! شریعتی به شمایل قهرمان شباهتی نداشته، اما بی‌شباهت به پهلوان نیست. دست آخر اینکه اگر قرار است بازجویان تاریخ ما را روایت کنند، چرا به این یکی اعتماد نکنیم وقتی به‌درستی گزارش می‌دهد که: «اعتراف می‌کنم که روح دکتر شریعتی از روح‌هایی نیست که بتوان به‌سادگی به آن نفوذ کرد و آن را شناخت. کاری است بس مشکل و مستلزم زحمت فراوان.» («شریعتی به روایت اسناد ساواک»، ج. ل- ص ۳۶۶).